

لئو تولستوی

وستا حیز

عالی ادب و حکمت

گوهری درخشان از گنجینه ادبیات کلاسیک جهان

WWW.KOTAB.PK

سرشناسه : تولستوی، لی یف نیکالایوویچ، ۱۸۲۸-۱۹۱۰ م.

Tolstoi, Lev Nikolaevich

عنوان و نام پدیدآور : رستاخیز لئو تولستوی؛ [مترجم] علی اصغر حکمت.

مشخصات نشر : تهران: دبیر، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۵۶۰ ص؛

شابک : 978-600-5955-99-6

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت : داستان‌های روسی -- قرن ۱۹ م.

Russion fiction -- 19th century: موضوع

حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مترجم: موضوع

الف ۱۳۹۵ / ر PG۳۳۴۹: رده‌بندی کنگره

۸۹۱/۷۳۳: رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۶۴۵۹۰



ناشر: دبیر

عنوان: رستاخیز

نویسنده: لئو تولستوی

مترجم: علی اصغر حکمت

چاپ اول: ۱۳۹۵

تعداد: ۲۰۰

چاپخانه: پیام

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۵۵-۹۹-۶

آدرس: خیابان اردی بهشت شمالی - کوچه وحید - شماره ۱ - واحد ۴

تلفن: ۶۶۹۶۰۶۰۳۶۶۴۱۲۷۲۶

www.samirpublication.com

۳۷۵۰۰ تومان

سراغاز

کتابی که اکنون در زیر نظر خواننده گرامی قرار دارد، یکی از نفایس آثار ادبی جهان است و بر عین کتب (کلاسیک) قوم و ملت روس به شمار می‌رود.

این حکایتی است که فیاسوف اخلاقی روس کنت لائو تولستوی در سال ۱۸۸۹ م به نگارش آن آغاز کرده و پس از ده سال یعنی در سال ۱۸۹۹ م انتشار یافته است.

اصل آن تفصیل سگ‌گشته‌ای است که مؤلف ارجمند از روی یک واقعه حقیقی اخذ کرده، یعنی حادثه غریبی وقتی که یک نواحی مسکو واقع شد و دادستان محکمه دادگستری ناحیه محلی در نواحی سن پترزبورگ از آن را برای تولستوی حکایت کرد. چگونگی آن سرگذشت طبع وقاد و ضمیر فروزان آن حکم اخلاقی را چنان برانگیخت که آن را به صورت افسانه و رمان در آورد و به آن هم رسوخیز (Resurrection) نهاد.

در طول مدت ده سال هر وقت حال و وجدان او را تحریک می‌کرده، قسمتی از آن کتاب را به رشته تحریر در می‌آورده و گاهی نیز مکتوبات آن منصرف می‌شده است.

سخن‌سنجان بر آنند که سرگذشت شخصی و تاریخ وقایع انسانی نویسنده نیز شباهتی با قسمتی از این حکایت داشته است و از این سبب همواره در این وقایع او را دچار دو دلی و تردید در انجام تحریر کتاب می‌کرده است.

به قراری که در کتاب دیگر خود به نام «اعتراف» بیان کرده، ترسیدی، نظیر همان حوادثی که در این کتاب در زیر نام مستعار «نیلیدیف» و «ماسلووا» شرح داده، برای خود او هم اتفاق افتاده بوده است و این خاطرات همواره به روح پاک او فشار می‌آورده و ضمیر منور او را مکدر می‌ساخته. از این سبب او را نیروی خجلت و ندامت و جدایی از کار می‌انداخته است.

در سال ۱۸۹۵ م. تولستوی به تماشای زندان عمومی شهر «تولا» که در نواحی و اطراف مسکو است، می‌رود و با زندانیان صحبت می‌دارد، احساساتی که در آن‌جا برای او دست می‌دهد یادداشت می‌کند. مشاهدات غم‌انگیز و مسموعات دلخراشی که در آن‌جا به

چشم و گوش خود درمی‌یابد، او را چنان متأثر می‌سازد که همان‌جا را موضوع قسمتی دیگر از همین کتاب قرار داده و به شرح و بسط آن همت می‌گمارد.

همچنین احساسات وی دربارهٔ زندگانی تأسف‌آور دهقانان و روستاییان روسیه و علاقه‌ی قلبی که همواره به اصلاح احوال آن طبقه داشته و مبادی و اصولی که در تمام عمر دربارهٔ مسئله - مالکیت اراضی - عقیدهٔ راسخ او شده بود، همه در این کتاب نیز متجلی گشته و آن مسایل را به طور تفصیل شرح داده است.

پیش‌آمد دیگری نیز محرک وجدان نویسندهٔ عالقدر کتاب رستاخیز شده بوده که در تاریخ ادبی آن کتاب اهمیت تمام دارد و آن چنان است که در سنین اواخر قرن نوزدهم، جمعی از مسیحیان روس در قفقاز پیرو روش جدیدی در معتقدات دینی خود می‌شوند و فرقه‌ی بی‌مذهبی تازه تشکیل می‌دهند که آن‌ها را به زبان روسی «دخوبور - Doukhobors» نام داده‌اند. این جماعت معتقد بوده‌اند که مبادی کلامی و رسوم و تشریفات کلیسای ارتودوکس برای نجات روحانی نفس انسانی کافی نخواهد بود، پس مطابق سال ۱۸۶۰ هجری خود از انجیل تفسیراتی می‌کنند. بدیهی است این‌گونه افکار موافق مذاق اولیاء حکومت امپراتوری و پیشوایان کلیسا نشده و آن‌ها را در معرض آزار و عقاب قرار می‌دهند. بعضی از آن‌ها به تبعید موقت و بعضی را به نفی بلد دائم محکوم می‌کنند، چون افکار آن‌ها با عقاید دین روستوی که بعدها «تولستوئیزم» معروف شده است، بسیار شبیه و مانند بود، حکیم روشن‌میر به یاری آن‌ها برخاسته و در دفاع از آنان مقالاتی انتشار می‌دهد و به حمایت آنان دولت مذاکراتی می‌کند.

از جمله در صدد برمی‌آید که برای آن‌ها که در منتهای عسرت و بدبختی بودند، اعاناتی جمع‌آوری کند. با آن‌که سال‌ها بود که از حذف کتب خود و عایدات فروشی آن‌ها صرف‌نظر کرده و از این راه کسب معاش نمی‌کرد، ولی با این همه مصمم شد که کتاب رستاخیز را به نفع آنان به چاپ رسانده و عایدات حقوق آن را وقف آن بیچارگان سازد. پس چون در ماه ۱۸۸۸ تألیف آن به طور قطعی به پیش رسد، ناشرین کتاب مبلغی در حدود هشتاد هزار فرانک به او پرداخت کردند، وی تمام آن مبلغ را به صندوق فرقه دخوبورها اهدا ساخت.

در سال ۱۸۹۹ این کتاب را هم در مسکو و هم در لندن به طبع رسانیدند. آن‌چه در مسکو چاپ می‌شد، متصدیان قسمتی را از بیم سانسور پلیس تزاری حذف می‌کردند و این عمل را بدون رضایت مؤلف و بدون اطلاع او انجام می‌دادند.

اما طبع لندن، گرچه به اصل نزدیک‌تر و درست‌تر بود ولی باز حذف و اسقاط بسیار داشت تا آن‌که بعد از انقلاب کبیر روسیه در سال ۱۹۳۵ م، نسخهٔ کامل و صحیح آن را مطابق متن دست‌نوشته مؤلف در مسکو از نو، چاپ کردند. سپس در روسیه و همچنین

در ممالک خارجه از این شاهکار ادبی همان اوقات ترجمه‌های گوناگون بالسنه مختلف به عمل آمد. اکنون این کتاب نفیس ادب‌آموز که دورنمای اجتماع روس را در نیمه دوم قرن نوزدهم به بهترین صورتی تصویر می‌کند، در تمام جهان در دسترس اهل ادب و صاحبان ذوق قرار دارد.

عصر تولستوی

برای شناسایی تاریخ احوال و مطالعه اقوام هر گوینده بزرگ یا نویسنده بنام، باید نخست به عصر و زمان او و کشوری که وی در آن می‌زیسته آگاه بود و به اصطلاح محیط او را شناخت. آن‌گاه به درستی سرگذشت زندگانی او را مطالعه نمود.

در تاریخ ادبی کشور روسیه که زادگاه مؤلف این کتاب است، نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی صریحاً از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۰ م به «عصر تولستوی» موسوم و معروف می‌باشد.

در این زمان مردمی کشور دوره تحول اجتماعی و ادبی عظیمی را طی می‌کردند. یعنی از اصول زندگی قرن و سطایی اندک اندک بیرون آمده و در تمام شیون حیاتی خود وارد «دوره جدید» می‌شدند.

سبک حکومت

حکومت روسیه در آن زمان عبارت بود از دستگاهی جابر و فاسد و رژیم تیره و تاریک که از زمان قدیم در آن کشور به اسبداد حکمروایی می‌کرد و در رأس آن فرد ظالم و مستبد و شخص مطلق‌العنانی به لقب «تزار - Tsar» در سلسله رومانوف‌ها Romanovs از ۱۶۱۳ م. سلطنت داشت. انواع ظلم و اجحاف نسبت به عامه ملت روس از طرف سازمان حکومت روا بود و همه‌گونه مظلوم و قبیح از تعدی در روسی و دروغ و نادرستی رواج داشت.

متجاوز از صد میلیون نفوس روسی نژاد در زیر یوغ استبدادی تزار در حال فلاکت زندگانی می‌کردند و اکثریت ایشان را طبقه روستاییان و فلاحان تشکیل می‌دادند که آن‌ها را به روسی «موزیک - Mujik» و به اصطلاح مورخین اروپا «Serfs» می‌نامند و آن کلمه تقریباً به معنی غلام و بنده است.

در برابر آن‌ها اقلیتی شهرنشین وجود داشت که طبقه نجبا و اشراف و ملاک یعنی اریستوکراسی مجلل و مرفه در میان آن قرار داشتند. میلیون‌ها روستاییان در تحت رقیت و در زیر تازیانه بندگی این عده قلیل به سر می‌بردند. این طبقه در سرتاسر مملکت اراضی وسیعه و مزارع پهناور و املاک بسیار در تملک خود داشتند. جماعت اشراف در شهرهای جدیدی که از قرن هجدهم روز به روز آبادتر و بارونق‌تر می‌شد، مانند سن پترزبورگ و

مسکو و کازان و خارکوف و غیره زندگی می‌کردند - یک زندگی مقرون به جاه و جلال و آمیخته به تجمل و عیش و نوش و مقرون به اسراف و فسق و فجور. اقلیت اریستوکرات‌ها، ثروت بی‌پایانی که از حاصل دست‌رنج انبوه دهقانان بینوا به دست می‌آوردند، بی‌حساب در راه عیاشی و هوسرانی خود صرف می‌کردند، در حالتی قاطبه اکثریت گرفتار کابوس جهل و دیو فقر و عفريت مرض و در وضعی شبیه به حیوانات به سر می‌بردند.

طبقه عوام در تاریکی جهالت و بی‌سوادی گرفتار و برای آن‌ها و اطفال آن‌ها، وسایل تعلیم و تربیت فراهم نبود، ولی طبقه خواص در مدارس عالیه و متوسطه نوین بسیار جدید که به سبک ممالک اروپا، فرانسه و آلمان در بلاد عظیمه روسیه تأسیس و به نام امپراتور مفتخر بود تعلیمات خاصی می‌آموختند. از عجایب آن‌ها که هم در این طبقه بود که آن حکیم دانشمند زاینده شد و هم در این مدارس بود که تعلیمات مقدماتی و متوسطه خود را کسب کرد.

سیاست خارجی روس

اما سیاست خارجی دولت تاریخمان بود که در قرن هیجدهم و نوزدهم در غالب ممالک اروپا جریان داشت، یعنی سیاست استعمار و استیلاء بر ممالک آسیا و آفریقا. دول معظمه نواحی و اراضی وسیعه در آن دوران به تملک خود آورده بودند و بر تفوق بر این دو اقلیم پهناور با یکدیگر تنازع و زد و خورد داشتند. هر کدام برای حفظ مستملکات خود، لشکرهای جرار و مجهر (به سبک جدید و به ادبیات روسین که امپراتورهای فرانسه و آلمان و اتریش در قرن نوزدهم ساخته و پرداخته بودند) در کشور خود تجهیز کرده و تحت فرمان داشتند.

انقلاب کبیر روسیه در (نوامبر ۱۹۱۷) مشتعل گردید و سجز و سقوط تزار و رژیم سلطنت رومانوف‌ها و برچیده شدن دستگاه کلیسا گشت.

در چنین عصری و در چنین محیطی بود که تولستوی یعنی حکیم متفکر و نویسنده اخلاقی و مبشر عدالت و منادی اخلاق قدم به جهان نهاد.

زندگی لئونیکولاویچ تولستوی^۱

حکیم اخلاقی و نویسنده روس در ۲۸ اوت ۱۸۲۸ م در قریه یاسنایا پولینا^۲ در ولایت تولا^۳ در ۱۳۰ مایلی مسکو متولد شد. پدرش از یک خاندان اشرافی کهن بود که به جد او،

1. Leu Nikolovitch Tolstoy

2. Yasnaya Polyana

3. Tula

بطر تولستوی، پتر کبیر لقب (کنت) اعطا کرده و از آن پس این لقب در خاندان او باقی مانده بود.

پدرش، کنت نیکولاس ایلیچ تولستوی از اعیان ثروتمند کشور، و این حکیم پنجمین فرزند پدر بود.

در اوان کودکی او به سال ۱۸۳۷ م. پدرش وفات یافت و تولستوی در کنف حمایت اقوام خود قرار گرفت و در نزد معلمین فرانسوی تربیت شد. تعلیمات فرانسوی در آغاز عمر در رشد و نمو قوای فکری او تا پایان عمر تأثیری بلیغ کرد، چه او را در تحت افکار نویسندگان فرانسه، مخصوصاً ژان ژاک روسو، قرار داد.

در ۱۸۴۴ م. در دانشگاه شهر کازان که یکی از شهرهای اریستوکراسی روسیه بود داخل گشت. ولی طبیعت آزاد و خوی مستقل او به او فرصت ادامه تحصیل نداده و به سبک ساختگی و رزش خشک دانشگاه رغبتی ننمود. ناگزیر در ۱۸۴۷ م. کازان را ترک گفته، دوباره به قریه یاسنا پولین بازگشت. در آن جا، وضع رقت بار دهقانان و فلاحان (رعایا) توجه او را جلب و فکر و راه مشغول ساخت. می خواست در آن جا اقامت گزیده به زراعت مشغول باشد و وقت خود را برای بهبود اوضاع و احوال کشاورزان مصروف کند. لیکن این نیت نیز انجام نگرفت. در آن جا جوانان هم شأن خود در محیط اشراف اریستوکراسی دوره زندگانی جوانی را آمیخته به عیش و شادمانی شروع کرد، ولی از همان آغاز عمر با روح پاک و ضمیر روشن او از این روش هوسرانی و تن پروری بیزار و نفور بود، بالاخره در ۱۸۵۱ م بر آن شد که زندگانی جدیدی در پیش گیرد و خدمت مفیدی انجام دهد. پس در ارتش امپراتوری قسمت توپخانه وارد خدمت گردیده در مأموریت به قفقاز مسافرت کرد. ایام اقامت تولستوی در قفقاز طولانی است. در آن جا حساب و کتاب او در سربازخانه سپری می شد و در جنگ هایی که روس ها در آن تاریخ با کورس های قفقاز داشتند، شرکت داشت. هم در آن اوان احساسات عالیه در ضمیر او بیدار شد و قریه نه یسندگی در او پدیدار گردید. پس شروع به نگارش حکایات شیرینی نمود. اولین اثر او به نام (کودکی) که در سال ۱۸۵۲ م تألیف کرد، یادگار این دوره است.

در ۱۸۵۴ م جنگ های روس و عثمان در سواحل دانوب واقع شد و تولستوی در آن ها شرکت داشتند، پس از آن به میدان جنگ کریمه رفت و در محاصره قلعه سیاستوپول نیز مأموریت داشت تا خاتمه دوره محاصره در آن جا به خدمت مشغول بود. حوادث جنگ و خونریزی ها و قساوت ها و مشاهده مناظر دلخراش آن، او را بسیار متأثر و محزون می ساخت؛ به حدی که وجدانش پیوسته او را از ادامه خدمت لشکری منع می کرد. پس در سال ۱۸۵۷ م از خدمت نظام مرخص گردیده در شهر پایتخت - سن پترزبورگ - منزل گزید. در همان سال و سپس در سال ۱۸۶۰ دو سفر به اروپا کرد و در هر نوبت با روحی

آشفته و دلی مملو از تنفر از تمدن مادی اروپا به وطن بازگشت. دیگر بار در قریه یاسنایاپولینا اقامت جست. در آن جا به فکر افتاد که برای اطفال روستاییان (رعایا) به سبک خود و به اسلوبی که تصور می کرد برای تربیت آنها مفید است، دبستان تأسیس کند که پایه آن بر روی آزادی مواهب طبیعی نوآموز و ترک اصول مصنوعی و روش های خشک تعلیم جدید باشد.

در سال ۱۸۶۲ م، مزاجت اختیار کرد و از آن پس مدت پانزده سال یعنی تا سال ۱۸۷۶ حیات خانوادگی را گاهی در مسکو و گاهی در املاک وسیعه خود در سواحل رود ولگا می گذرانید. این دوره ایام عمر او ظاهراً به سعادت و خوشی قرین بود، ثروت گزافی که از راه محصولات زراعی و از حق الطبع کتابها و مؤلفات خود به دست می آورد، او را غنی و تنگ ساخته و اکثر اوقات خود را به مطالعه و یا تحریر و تألیف می گذرانید، اما همان وقت باطناً یک کشمکش و جدال روحانی در میدانگاه دل او مابین نفس بشری و روح الهی در گرفته و نرفته به این سو و آن سو متمایل می شد.

فلسفه تولستوی و شاهکارهای او

نظریه‌یی که در عاقبت در این دوره عمر اختیار کرد، حکایت از غلبه سلطان ضمیر ساده خداداد بر شیطان نفس می کند. وی بر آن رفت که آدمی باید برای کسب سعادت بر طبق قوانین طبیعت زندگانی کند و عقل سانی در برابر عقل کلی عالم وجود بسیار حقیر و ناچیز است.

در این زمان دو شاهکار بزرگ در عالم ادبیات جهانی مقامی بلند و شهرتی وسیع دارد از نوک قلم او تراوش نموده و او را چنان معروف ساخت که از اطراف جهان پیروان مکتب و عاشقان سخنان او به مقصد دیدارش احاطه قریه یاسنایاپولینا را می بستند. این دو شاهکار، یکی کتاب «صلح و جنگ» است که در سال ۱۸۶۳ شروع کرد و در ۱۸۶۹ به پایان رسانید. دیگر کتاب «آناکارنینا» است که در سال ۱۸۷۱ آغاز نگارش کرد و در ۱۸۷۷ به طبع رسید.

در این دو کتاب فلسفه و ماهیت دوستی و محبت را به سبکی ساده و واقعی به بهترین وجهی نشان داده و در اسلوب «رنالیسم» به اوج کمال خود رسیده است. در حدود سال ۱۸۷۶ م. تولستوی دیگر بار از سبک زندگانی خود که به ناز و نعیم و ثروت و شهرت آمیخته بود به تنگ آمده، دغدغه نزدیکی مرگ و اندیشه فنا ی عمر فکر او را مشغول داشت.

در ضمیر او شوق به یک دین و مذهب عقلانی و منطقی پدید آمد، پس بر آن شد که پیکر جان را به کسوت ایمان حقیقی بیاراید و رابطه مخلوقات خود را با خالق خود برقرار

سازد و حق را در پرتو ایمان طلب کند. از آن پس در جست‌وجوی حقیقت برآمد:

نخست، به سوی کلیسای اردتوکس رو آورد، بدان امید که در مبادی مذهب عمومی روس، مانند صدها میلیون مسیحیان، نجات روحانی به دست خواهد آورد، ولی در آنجا که در ظاهر آمیخته به رسوم و آداب خشک و تکلیفات و عبادات صوری و تشریفات ظاهری بود و در باطن، چیزی که روح سرگردان او را آرامشی بخشد، وجود نداشت؛ فکر روشن او با آن ظواهر بی‌معز و میان‌تهی قانع نشد. پس در پرتو مطالعه شخصی در کتاب انجیل و به نیروی وجدان باطنی مشرب خاصی در دین مسیح برای خود اختیار کرد که به زینت سادگی آراسته و از مباحث پیچیده علم لاهوت (متافیزیک) و تدقیقات بی‌فایده متکلمین (اسکولاستیک) پیراسته بود.

تولستوی بر پایه و اساس عقیدت خالص و ایمان صادق دین و آئین خود را استوار ساخت و عقاید خود را در آن باب در ذیل کتب و حکایتی چند منتشر ساخت. این مشرب که به «تول بوئیزم» معروف است پیروان بی‌شمار در تمام جهان، هم در روسیه و هم در خارج پیدا کرد.

اصول عقیده دین تولستوی در این عبارات خلاصه می‌شود:

مقصود غایی و علت نهایی عمر همانا خداشناسی است، انسان باید اعمال انسانی خود را با اراده و مشیت الهی موافق سازد. ملکوت الهی در هر نفسی موجود است. کشف اسرار حیات در ظهور یک قوه آسمانی است. باطن آدمی مستور و نهفته می‌باشد. هر معنی که این قوه نهانی به آوای هاتف وجدان به انسان القاء می‌کند، منطبق بر مشیت خدایی است و همان راه صواب و طریق نجات است. تولستوی گفت هر وقت که یک فرد انسان مسیحی، خدا را ندا کرده و او را به کلمه «ای پدر آسمان» می‌خواند، در واقع یک وجود مشخص و جداگانه را طلب نباید بکند، زیرا که خداوند حاضر به کل دارد و اعتقاد به شخصیت و یا تجسم ذات‌الهیوت کفر است. هم‌چنین مبدأ «ناحوت» یعنی «سه‌گانه‌پرستی» مسیحیان را که ایمان به (اب و ابن و روح‌القدس) باشد، کفر می‌داند. تولستوی گفت این‌گونه افکار بی‌چاپیچ متالهمین و مباحث الفاظ و موشکافی‌های اهل کلام انسان را از حقیقت معرف الهی منحرف می‌سازد. برای وصول به سر منزل حقیقت راهی جز محبت، نسبت به بناء نوع و حتی نسبت به تمام ذوی‌الحیات بلکه همه موجودات عالم، وجود ندارد.

تولستوی این مبادی و عقاید مذهبی خود را در ضمن کتاب‌های چند توضیح و تفسیر کرده که از آن جمله است: کتاب «اعتراف من» به تاریخ ۱۸۸۲ م. و «انتقاد از مبادی متکلمینم دکماتیک» ۱۸۸۲ م «ترجمه و تفسیر اناجیل اربعه» و «دین من» ۱۸۸۴ و «ملکوت آسمان در دل توست» ۱۸۹۳ و «هنر چیست» ۱۸۹۷.

بالاخره اکثر مبادی و عقاید خود را در ضمن همین کتاب حاضر یعنی «رستاخیز»

مندرج ساخته است و این کتاب، آخرین اثر بزرگی است از قلم او که در آن تمام انتقادات و اعتراضات خود را بر علیه کلیسا و برخلاف حکومت به وضوح و روشنی هرچه تمام تر بیان می‌کند. اوضاع و احوال هیئت جامعه روس و مفاسد جاری در آن مملکت را تشریح می‌نماید. این کتاب و دیگر کتب او یک ادبیات بسیار پهن‌نور و عمیقی در زبان روسی پدید آوردند که در آن‌ها افکار روسیه نیز بعد از عقب‌نشینی ناپلئون اول از مسکو در این سایت استعماری نقش عمده‌ی بازی می‌کرد و برحسب وصیت پتر کبیر پیوسته سعی داشت نفوذ و قدرت خود را در ممالک شرق به خصوص در آسیای مرکزی و غربی - ایران و عثمانی - توسعه دهد و سر حد خود را به «آب‌های گرم» برساند و از رقباء خود عقب نماند. ناگزیر ارتشی با ساز و برگ و با پیاده نظام و سواره نظام بسیار قوی تشکیل داده بود و جوانان ریسرکرات، یعنی زادگان اشراف و اعیان، در آن قشر ظفر نمون مناصب عالیه و مراتب رفیعه را احراز کرده بودند.

در آن زمان - سوز دگر، خاصه انگلیس و فرانسه که بزرگ‌ترین دول استعمارگر شرق بودند، از بسط قدرت و تفهقه نظامی روسیه اندیشناک شده و همواره سعی می‌کردند که آن را متلاشی سازند. تاریخ قرن نوزدهم سرشار از کشمکش و جنگ و مخاصمه‌ی است که بین آن‌ها با روسیه در سر مالکیت آسیا به ظهور رسیده بود.

در نیمه دوم آن قرن، این رقابت به اوج شدت رسید و به جنگ‌های خونینی که در تاریخ به نام «جنگ کریمه» در سال ۱۸۵۱ م. در جنگ «روس و ژاپن» در ۱۹۰۲ م. مذکور است، منتهی گردید.

در جنگ کریمه و محاصره بندر سیاست‌بزرگ از طرفه، قوای انگلیس و فرانسه و عثمانی بود که کنت تولستوی مؤلف این کتاب به سمت حساس و ترنخانه شرکت داشت.

دین و مذهب عمومی

مردم روس از قدیم‌الایام تا قرن نوزدهم میلادی متدین به دین مسیح بودند، اما نه تابع کلیسای پرتستان و نه پیرو کلیسای کاتولیک رم، بلکه کلیسای مسیحی مخصوص به خود را داشتند، یعنی مسیحی ارتودکس - که از کنیسه (روم شرقی بیزانس) ارث می‌برد. در آن مملکت شخص تزار رئیس روحانی آن کلیسا و به عبارت دیگر جانشین عیسای مسیح شمرده می‌شد. کشیش‌ها و روحانیون روس یک سلسله مبادی کلامی و اصول عقاید (دگماتیک) مخصوص به خود داشتند که پایه آن روی عبادت کورکورانه و تابعیت مطلق و تقلید صرف قرار گرفته و اکثریت جاهل روستاییان از روی جهل و خرافت و به حکم تقلید به دنبال آن می‌رفتند. طبقه اریستوکرات (اشراف) که جامعه تحصیل کرده و منور آن زمان را تشکیل می‌دادند، به احترام امپراتور تظاهر به آن دیانت می‌کردند و حتی تعصب خاصی

در علاقه به این دین به خرج می‌دادند.

در سازمان روحانیون ارتودوکسی روس نیز فساد کامل حکمفرما بود. ریاکاری و دروغ و نفاق و عدم آزادی فکر و تفتیش عقاید و سخت‌گیری نسبت به آزادفکران و عقاب و عذاب مخالفین کلیسا و فسق و فجور در نزد کشیش‌ها زواجی کامل داشت. تولستوی به نوبت خود، در این جامعه مسیحی ارتدوکس زائیده شده و در مبادی عمر پیرو همان کلیسا بود و این مفاسد و معایب را به چشم خود مشاهده می‌کرد.

نهضت آزادیخواهی

هم در این قرن است که اندک اندک جماعتی آزادمنش در شهرهای بزرگ به ظهور رسیدند که آن‌ها را می‌توان «انقلابیون» نام داد. این طبقه، در تحت تأثیر فکری نویسندگان فرانسه و به خصوص از انقلاب فرانسه و با مطالعه آثار مؤلفین اروپای غربی و آشنایی به مطبوعات و تعالیم فرق سیاسی در اروپا و آمریکا، هواخواه اصلاح جامعه روس و ایجاد آزادی و تأسیس رژیم دموکراسی شده، می‌کوشیدند هموطنان جاهل خود را از زیر فشار استبداد سیاسی و مذهب دولت‌ترار و کلیسای او آزاد سازند. این طبقه هم با دستگاه ظالم حکومت و هم با دستگاه سانسور مبارزه داشتند. از این رو هم مأمورین دولت و هم کشیشان و روحانیون به سرکشی و انبوهی ایشان کمر بسته و همه‌گونه زجر و شکنجه را برای حفظ وجود خود دربارهٔ هواداران دموکراسی جایز می‌شمردند. در نتیجه در این عصر پیوسته در گوشه و کنار مملکت، خاصه در دژ شهر بزرگ، پترزبورگ و مسکو، زد و خورد‌ها و ترور و خرابکاری‌ها و تأسیسات نهانی و مخفی و زیرزمینی به حد کمال وجود داشت. حبس، توقیف، اعدام، تبعید فردی و دسته جمعی به دورترین نقاط مملکت، مخصوصاً به اقصای سبیریا عمل رایج هر روزی بود.

همان‌طور که فساد دستگاه حکومت و فشار پلیس تزاری و شیاشی و تحمل طبقه ثروتمند و قباحات اعمال و خرافات پرستی کشیش‌ها به حد کمال رسید، بود روزی که شمارهٔ انقلابیون نیز افزوده می‌شد و آن‌ها برای حصول گوهر آزادی از هرگونه فداکاری دریغ نمی‌کردند.

در این هنگام بود که قافله تبعیدیان به سبیریا دایماً در حرکت، محبس‌ها و زندان‌ها از اشخاص بی‌گناه مملو شده بود. نبودن قوانین کامل مبتنی بر اساس عدالت و فقدان تشکیلات قانونی و فساد دستگاه قضایی بر عدم رضایت مردم دمامد می‌افزود تا بالاخره درست هفت سال بعد از مرگ تولستوی آتش انقلاب تولستوی را از مرحلهٔ ابتدایی و دورهٔ تردید و تزلزل تا مقام ثبات عقیده و رسوخ ایمان به زبانی ساده و روشن بیان کرده است.

روش و عقیده تولستوی در باب تعلیم و تربیت

این حکیم دانشمند در زمینه آموزش کودکان و پرورش نونهالان نیز دارای سبک و روش خاصی است. وی تمام مبادی و اصول پداگوژی را که مدارس و مکاتب جدید بر روی آن‌ها بنا شده، موجب پریشانی فکر و مخرب عمر و مفسد اخلاق کودکان می‌داند.

در دبستانی که برای تربیت روستازادگان در قریه خود تأسیس کرد، همچنین در کتبی که در این باب نوشت «آزادی مطلق» را پایه عمل و اساس کار آموزش قرار می‌دهد و معتقد است کودکان را آزاد باید گذاشت که هر وقت بخواهند به مدرسه بیایند و هر جا میل داشته باشند، بنشینند و هر کتابی و مقالاتی میل داشتند، بخوانند و بنویسند. تهیه تکلیف شبانه و مطالعه در خانه برای آن‌ها مقرر و اجباری نباید باشد. خلاصه آن‌که در روش او، هیچ زنجیر و محدودیتی برای نوآموزان وجود نداشت. لیکن در همان حال قاعده انتظام انضباط را در منتهای کمال در دبستان خود رعایت می‌کرد.

سبک آموزش و پرورش تولستوی عبارت بود از گردش کودکان همراه آموزگاران در مزرعه و روضه و تماشای مناظر طبیعت و استماع اصوات طبیعی و نقل حکایات تواریخ و قصص و اساطیر ای بامیانه؛ به تعلیم انجیل، مخصوصاً قسمت امثال آن، اهمیت زیاد می‌داد.

در این رشته، یک سلسله قصص و حکایات اخلاقی به قلم آن مرد مربی آمده است که به نوبت خود اهمیت بسیار دارند و همه در مکاتب و دبستان‌های روسیه انتشار و شهرت زیاد حاصل کرده. در یکی از آن‌ها نوشته است که این حکایت را برای اطفال دهقانان از آن نظر نمی‌نویسم که به آن‌ها تعلیم داده باشم، زیرا فرزندان طبیعت از کتاب باید کسب دانش کنند، آن‌ها به جمال و تناسب موجود در طبیعت و به اصول ساده راستی و نیکوکاری و محبت و صداقت از ما سالمندان نزدیک‌ترند.

در جایی دیگر نوشته است: «من عقیده دارم که دبستان نباید در زندگی داخلی و حیات خانوادگی کودک مداخله نماید و این حق طبیعی را که ملک و سلب اوست از او سلب کند. همچنین دبستان نباید با بعضی مقررات و پاداش‌ها و کیفرها نه زدن زمین معمول است، قوای خداداد اطفال را ضایع سازد. نیروی آزادی طفل را بهتر از هر معلم یا مدیر دبستان تربیت می‌کند؛ پس باید او را به کلی رها کرد که هر طور روح او به او تلقین می‌فرماید، مطالعه کند و مشکلات حیات خود را خود حل کند.

تولستوی با تعلیم اجباری مخالف بود و می‌گفت این سبک آموزش که به موجب قوانین ریختگی در جوامع بشری وضع شده، برخلاف طبیعت است. روح طفل و اولیاء او با آن مخالفت دارد، هرگونه اثری که از این سبک تعلیم در لوح ذهن طفل نقش بندد، به زودی محو خواهد شد و عاقبت از خاطر او زایل می‌گردد.

تولستوی سبک موجود در سیستم فرهنگ را از دبستان گرفته تا دانشگاه، روش مستبدانه و «من درآوردی» و به کلی مکانیکی و ساختگی می‌دانست و می‌گفت این سبک آموزش هیچ‌گونه رابطه‌ی بین حیات و مشکلات آن با فرد دانشجو برقرار نمی‌سازد. این‌که جوان نوآموز را به زور مجبور سازند که بر این روش مصنوعی گردن نهد و اختیار و عمل را از او سلب کنند برای وی عذابی الیم و شکنجه دردناکی خواهد بود و بنیان قوای خدادادش را منهدم می‌سازد و رابطه‌ی او را با خانواده‌اش به کلی قطع می‌نماید و او را از آغوش مادر مهربان او یعنی «طبیعت» به جبر بیرون کشیده و یک زندگانی آمیخته به دروغ و نفاق و فسق و فجور بر او تحمیل می‌سازد.

بگذارید طبیعت او را چنان‌که خدا ساخته است، پرورش دهد.

آخر عمر

تولستوی در کتاب خود «ذهب من» پنج قاعده برای حصول سعادت وضع می‌کند و آن پنج عبارت است از این‌که:

(۱) زندگانی انسان باید به طبیعت متصل باشد و از تمام مظاهر پاک و لطیف جهان مانند آسمان صاف، نور آفتاب، هوای روح بخش و از مشاهده جمال در عالم نبات و حیوات تمتع ببرد.

(۲) زندگانی انسان باید با کار و کوشش فریب ناپذیر باشد، یعنی کار بکند، نان بخورد، خوردن و خواب و سایر حوائج نفسانی نباید از حد لزوم تجاوز نماید.

(۳) انسان باید در خانواده و جامعه، به عبارت دیگر در محیط خود با خرمی قرین باشد و روزگارش به شادی و خوشی بگذرد.

(۴) انسان باید به ابناء نوع خود محبت بورزد و با همه آدمیان دوستی و مودت و به کمال امانت و راستی معاشرت کند.

(۵) بالاخره، سعادت انسان در صحت جسمانی اوست، پس باید زندگانی را مطابق اصول بهداشت به سر ببرد و به مرگ طبیعی، عمر را به پایان رساند.

چون این اصول پنج‌گانه به طور ساده در زندگانی دهقانان و روستاییان یافت می‌شود، پس هرچه آدمی در طبقات و مراتب اجتماعی بالاتر برود، از این مراحل دورتر می‌گردد، تا عاقبت روزگارش به بدبختی و شقاوت مطلق می‌انجامد. نزد او، تزار بدبخت‌ترین افراد بشری است، زیرا در تنگنایی مکرر و آلوده و در چهار دیوار قصر خود با دلی خالی از نور محبت و صفا در زیر نظر اطرافیان چاپلوس خویش محبوس است و از نشاط و لذائذ خدادادی که خداوند به مردم ساده‌دل و صحرانشین اعطاء کرده است، محروم می‌باشد. از این قرار تولستوی در آخر عمر سعی می‌کرد زندگانی خود را مطابق اصول خمسه فوق به

صورت یک روستایی ساده در آورد. به همین سبب تمام ثروت سرشار و مال و منال خود را ترک گفته، املاکش را به رعایا داد و اندوخته و اموال دیگر خود را به زن و فرزندان خود بخشید و خود از دسترنج خویش که به حرفه کفش‌دوزی لقمه نانی به دست می‌آورد، به سر می‌برد. لیکن این زهد و ریاضت متاسفانه زندگانی خانوادگی او را مختل ساخت چون املاک وسیع و اموال سرشار و حتی حق‌التألیف کتب خود را به زوجه خود کنتس تولستوی واگذار کرده بود، خود درصدد بر آمد که خانه را ترک کرده و به نقطه دوردستی رفته، به مجرد و تنهایی زندگانی کند. لیکن محبت و الفت خانوادگی و علاقه به فرزندان مانع اجرای این نیت می‌شد. اندک اندک مابین او با همسرش اختلافاتی پدید آمد و آن خانم عصبانی و فرزندان وی با این مبادی حکیمانه و عقاید زهدآمیز پدر موافق نبودند. بعضی از شاگردار نیز به طمع به دست آوردن حق‌الطبع و حق‌التألیف مصنفات استاد خود مابین آن دو تفتیش می‌کردند. تولستوی خود چشمی به عایدات و استفاده از محل تألیف و تصنیف خویش نداشت و مالی که بدین‌گونه وسایل به دست آید، حرام می‌دانست و می‌گفت این وظیفه طبیعی انسان است که عقاید خود را با هم‌چنان خود به رایگان در میان گذارد. لیکن چرتکف نانی از دست دانش در صدد بود حق‌الطبع کتب آن دانشمند را از آن بانو سلب کند و به دست خود بخیر و نیکو بماند. در وقتی که تولستوی به سن هشتاد و دو سالگی رسیده و نیروی بدنی و فانی عقایدش وی رو به ضعف و انحطاط می‌رفت، اختلافات خانوادگی آنان به حدی شدت یافت که یک مرد ناچار شد در اکتبر ۱۹۱۰ خائنه خود را غفلتاً ترک کند. پس به اتفاق یکی از فرزندان که با وی هم‌عقیده و همراه بود، یعنی دخترش الکساندرا، ناگهانی از خانه خود بیرون شد و در طالب گوشه انزوا و محل گمنامی بر آمد، بالاخره در شهری به نام «استوپوو» مریض شد، شب هفتم نوامبر همان سال در خانه رئیس ایستگاه راه‌آهن آن شهر به سر آورد و در پایان آن شب در کمال ضعف و نفاقت جان سپرد. بدین‌سان زندگانی درخشان بزرگ‌ترین حکیم عصر در زوایای اختفا و تاریکی به سر آمد!

چنان‌که گفته‌اند: حیات تولستوی سر به سر مانند رودخانه خلیج و تندی بود که در بستری سنگلاخ و پر از بلندی و پستی جریان داشت و پیوسته جویان و خروشان پیش می‌رفت، تا سرانجام به سر منزل مقصود یعنی دریای نیستی متصل گشت.

ترجمه فارسی حاضر

این بنده گزارنده در سال ۱۲۹۳ ه. ش هنگامی که در آغاز شباب دوره تحصیل خود را در شیراز می‌گذرانید به حکم یک شوق روحانی و محرک قلبی به ترجمه این کتاب مشغول شدم. عامل وجدان و هاتف ضمیر، مرا بر این کار برانگیخت. چون که در آن زمان در خاطر

یک انقلاب اخلاقی روی داده و خیال و اندیشه مرا به کلی دگرگون و مشوش ساخته بود. در آن زمان یکی از دوستان فاضل نگارنده که از اهل حال و عرفان و صاحب ذوق و وجدان بود، نسخه‌یی از ترجمه عربی این کتاب به نام «البعث» که در آن اوان در مصر به تازگی به چاپ رسیده بود، به این جانب امانت داد. خواندن آن با حالات و خیالات من بسیار مناسب افتاد، گویی این کتاب ابری بود که بر کام تشنه بیارد، از غیب برای اطفاء عطش روحانی فرستاده شده که کام را از مطالعه آن سیراب ساخت. پس به ندای هاتف وجدان بر ترجمه آن همت گماشتم و در همان سال، آن را به پایان رسانیدم.

در سال ۱۲۹۵ مرحوم حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری که از زعمای انقلاب مشروطیت ایران بود، ایام آخر عمر خود را وقف ترجمه و انتشار کتب کلاسیک جهان به زبان فارسی کرده و انجمنی برای این نیت خیر فراهم ساخته بود و کتب فراوان از قلم مترجمین به همت آن رادمرد نگاشته شد که متأسفانه بسیاری از آن‌ها زینت طبع نیافته است و نسخه‌هاست بیشتر، بعضی از آن‌ها در نزد این بنده موجود است.

آن مرحوم ترجمه‌ها را پسندیده و درصدد طبع آن شد. لیکن متأسفانه اجل به او مهلت نداد و عمر پر افتخارش در همان ایام به سر آمد. از آن پس، این کتاب در زاویه‌ی نسیان و گوشه فراموشی افتاد. هفتی نیز در حدود سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۰ ش، دانشمند گرامی زین‌العابدین رهنما آن را ملاحظه پسند فرموده در پاورقی روزنامه یومیه «ایران» منتشر ساختند. عاقبت پس از گذشت سال‌ها، این اواخر یکی از دوستان ادیب و دانشمند که به زیور کمالات و فضایل آراسته است، سی آقای کشاورز مرا به تکمیل و تحریر و پاک‌نویس آن کتاب تشویق فرمود.

چون گزاره من از روی نسخه عربی بود که آن را نیز از اسانسور شده قدیم روسی نقل کرده بودند، از این سبب خیلی ناقص می‌نمود. پس نسخه‌ها را از متن‌های فرانسوی و انگلیسی کتاب رستاخیز که بعدها مبری از اسانسور تزاری و از دست‌نویس پیش‌نوشت خط مؤلف در این اواخر چاپ و ترجمه شده بود، به دست آوردم و وسایل پاک‌نویس آن را فراهم ساختم. باری، در سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ آن ترجمه فارسی را با متون فرانسه و انگلیسی مخصوصاً نسخه چاپ پاریس مقابله و تکمیل و تصحیح نمودم. در حقیقت می‌توان گفت ترجمه جدیدی به وجود آوردم که به کلی از ترجمه قدیم (عربی) دور بود.

در این ایام که نعمت فراغت، میسر است به تشویق یکی از دوستان دانشمند به چاپ آن همت گماشته‌ام و اکنون از زیر نظر خواننده گرامی می‌گذرد. اگر از مطالعه آن کلمه حقی به گوش دلی برسد و یا اندرز خیری بر لوح ضمیری نقش پذیرد، همان بهترین پاداش مؤلف و مترجم است، امید که نصایح و اندرزهای این مربی عالیقدر به گوش کسانی که در گرداب هوسرانی و شهوت‌پرستی مستغرق‌اند سنگین نیاید و به مذاق پاره افراد که در

هاویة مردم آزاری و جفاکاری افتاده‌اند، تلخ نیافتد و شاید این کتاب ندایی آسمانی باشد که آن‌ها را به راه صواب رهبری کنید.

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‌تر دارند
جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را

تهران، فروردین ماه ۱۳۳۹

علی‌اصغر حکمت

www.ketab.ir